

متن پرسش

سلام استاد وقتتون بخیر: به نظرتون این متن درسته؟ بسم الله الرحمن الرحيم تبیین عالم ذرّ جسم و جسد پس از توضیح ماده و صورت و تشکیل جسم از این دو، به تبیین بدن و بُعد جسمانی از دیدگاه ملاصدرا رسیدیم. بدن اصلی نفس را بدنی معرفی کردیم که هم خواص مجرد و هم خواص طبیعی دارد. این بدن با نفس، ترکیب اتحادی دارد و همان است که با عنوان بدن برزخی شناخته می‌شود. بدنی که از آن سخن می‌گوییم، در واقع قوه‌ای از قوای نفس است که نفس برخی از افعال خود را با آن انجام می‌دهد و آن را به حرکت وامی‌دارد. این بدن نیز به خودی خود نمی‌تواند از نفس تخلف کند؛ تا جایی که به دلیل اتحاد نفس با بدن خود، بدن نیز همراه با نفس می‌رود تا به مجرد می‌رسد. روشن است که این بدن، غیر از بدن ظاهری است که از ترکیب عناصر چهارگانه تشکیل شده. زیرا بدن ظاهری تحت تأثیر حالات گوناگون تغییر حالت می‌دهد، دچار ضعف و سستی می‌شود، مجرد و بقا ندارد و در مرتبه‌ای از نفس جدا می‌گردد، که همان مرگ است؛ پس معلوم می‌شود اتحاد با نفس ندارد و تابع آن نیست. علاوه بر این گفتیم بدن اصلی نفس، حرکت جوهری دارد و حرکت جوهری از نقص رو به کمال است؛ اما بدن ظاهری برعکس، به مرور زمان زایل می‌شود و رو به فنا می‌رود. بدن اصلی، از قوای نفس و در واقع رتبه نازل آن است؛ یعنی نفس در رتبه نازل خود با این بدن تحقق می‌یابد. بدن ظاهری را نیز همین بدن انشا می‌کند. یعنی بدن ظاهری، بدن مرتبه نازل نفس است که برخلاف بدن اصلی، با خود نفس غیریت دارد. پس معلوم می‌شود در ابتدا بدنی در کار نبوده که نفس در آن حادث شود؛ بلکه حدوث نفس مساوی است با شکل‌گیری بدن اصلی که به آن جسم می‌گوییم و این همان معنای جسمانیة الحدوث است. در واقع نفس پیش از تشکیل بدن ظاهری، جسمانیة الحدوث شده و پس از حدوث، با جسم حرکت می‌کند؛ تا اینکه در عالم طبیعت قرار می‌گیرد و بدن ظاهری را انشا و در آن تصرف می‌نماید. به این ترتیب دیگر در تبیین آیه الست نمی‌شود این اشکال را وارد کرد که: «عالم ذرّ نمی‌تواند موطن نفس باشد، چون نفس جسمانی است و در عالم ذرّ، جسمی نبوده است!» زیرا منظور از این جسمانیت، عناصر چهارگانه و جسد مادی نیست. بدن اصلی نفس یا همان جسم، پایین‌ترین رتبه مجرد و نقطه اتصال عالم محسوس و مجرد ماست و ما با آن بدن به روحانیة البقا می‌رسیم. اما مشکل اینجاست که بدن ظاهری یا همان جسد را اصل دیده‌ایم، از ضعف و بیماری‌اش هراس داریم و می‌ترسیم که وقتی با مرگ، این بدن را از دست بدهیم، چطور از نعمت‌های بهشتی استفاده کنیم! حال آنکه خاصیت این بدن، همین است و گریزی از ضعف و بیماری و مرگ ندارد. اصل، بدنی است که در ابدیت با آن زندگی خواهیم کرد و باید مراقب آن باشیم. زیرا

نفس همیشه و در هر عالمی بدن اصلی خود را که جسم است، دارد و می‌تواند بدن متناسب با آن عالم را برای خود بسازد؛ در دنیا با عناصر چهارگانه، در برزخ با ملکات و در قیامت با عقل. برای همین است که به عنوان مثال، بینایی به عنوان یکی از قوای نفس، نه تنها در عالم ماده، بلکه در برزخ و قیامت نیز چشمی متناسب با آن عوالم دارد که آلت و مجرای ظهورش است؛ چنان‌که در روایات آمده است [۱]. تدبیر ذاتی نفس برای بدن اصلی، این است که هرگز از آن جدا نمی‌شود و هرگز نمی‌میرد. نور حیات و حس و ادراک نیز در همین بدن اصلی، جاری و ذاتی است و دردها و لذت‌های مادی را آن بدن درک می‌کند، نه بدن ظاهری. اما جسد ذاتاً جماد است و نفس، آن را برای اداره امور ناسوتی خود می‌سازد. بعد هم با قوای خود در آن تصرف و تدبیر می‌کند. البته با اینکه ساختن و تدبیر جسد، به عهده نفس یا همان بدن اصلی است، اگر جسد به نحو معتدل ساخته و تدبیر نشود، تقصیر نفس نیست؛ زیرا نفس با عناصر و موادی که به آن داده شود، کار خود را می‌کند. پس اگر مثلاً عنصر آتش در این مواد غالب باشد، بدنی هم که ساخته می‌شود، معتدل نیست و غلبه صفر دارد. از همین روست که در اسلام این‌همه به نوع تغذیه، سبک زندگی و حتی رفتار و گفتار و افکار مادر در دوران بارداری اهمیت داده شده و پس از آن برای شیردهی و تربیت فرزند نیز آداب بسیاری آمده؛ همه برای اینکه در دنیا بدن کودک با مزاج سالم و معتدل ساخته شود. همچنین ملکاتی در او رشد کند که بدن فردایش را نیز معتدل و زیبا بسازد. نتیجه آنکه ماده‌ای که صورت نفس را می‌پذیرد و نفس در آن تصرف می‌کند، این بدن ظاهری ثقیل نیست؛ بلکه ماده‌ای لطیف، معتدل و نورانی است که استعداد و شوق تجرد دارد؛ برخلاف جسد و بدن ظاهری که می‌خواهد در دنیا بماند! آن ماده لطیف یا همان جسم و بدن اصلی، متناسب با جوهر نفس است. اما جسد با جوهر نفس، تناسبی ندارد؛ از آن‌رو که برخلاف نفس، فانی است. بنابراین هستی و حتی بدن ما این بدن ظاهری نیست که نگران باشیم پس از مرگ بدون آن چه کنیم! ما قبل از این بدن بوده‌ایم؛ پس از این بدن هم خواهیم بود. بدن ظاهری، بدنی عاریه‌ای است که نمی‌تواند جزء حقیقت موجودیت ما باشد؛ زیرا تنها به عنوان پوشش و غلافی برای جسم ساخته می‌شود، آن هم صرفاً در محدوده دنیا؛ و همچون لباسی است که کهنه و پاره و دور انداخته می‌شود. منظور از جدایی نفس از بدن هنگام مرگ، کندن همین لباس است که از اول هم خارج از ذات نفس بوده؛ نه جدایی از بدن اصلی. ذاتی جسد، پوسیدن و از بین رفتن است. اما برای کسی که آن را اصل دیده و وقت و انرژی‌اش را صرف بدن ظاهری کرده، همین پوسیدن و از بین رفتن، عذاب است. برعکس کسی که این بدن را اصل نگرفته، وقتی از دنیا به موطن اصلی خود رفت، لباس دنیایش را درمی‌آورد و تازه آرام و سرحال می‌شود. مثل کسی که از محل کار و جامعه و بازار به خانه برمی‌گردد و قبل از هر کاری لباس خود را عوض می‌کند و متناسب با خانه می‌پوشد تا راحت و آسوده باشد. اگر آیات قرآن را درباره نفس و خلقت آدمی درک می‌کردیم، این مسائل برایمان روشن می‌شد و همه سؤالاتمان درباره نفس، بدن، عذاب قبر، برزخ، قیامت و... به پاسخ می‌رسید. اما افسوس که اهل تفکر و تدبیر در آیات خدا نیستیم! [۱]- بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۸۲.

باسمه تعالی: سلام علیکم: به این موضوع بیشتر باید فکر بفرمایید که «حرکت جوهری» صرفاً مربوط به عالم ماده است و در همین بدن مادی صورت می‌گیرد. باید توجه شود این بدن در دوره جنینی آماده قبول نفس می‌گردد و در بستر این بدن، بدن برزخی خود را می‌سازد و البته پس از مدتی با بدن برزخی خود، خود را ادامه می‌دهد و قصه «روحانیه البقا» یش شکل می‌گیرد. موفق باشید